

استون یوکیک، خداوند و بهشت

مؤلف:

دکتر عیسی کشوری



فانتور لیبیا لیبز

سرشناسه : کشوری، عیسی، ۱۳۴۲
عنوان و نام پدیدآور : استیون هاو کینگ، خداوند و بهشت / مؤلف عیسی کشوری
مشخصات نشر : تهران: سیب سبز، ۱۳۹۲.
مشخصات ظاهری : ۱۹۶ ص.
شابک : ۸۰۰۰۰ ریال: ۸-۰۹-۵۸۳۹-۶۰۰-۹۷۸

وضعیت فهرستویی: فیبا
موضوع : هاوینگ، استیون دبلیو، ۱۹۴۲-م. — نقد و تفسیر
موضوع : فیزیکدانان - انگلستان - سرگذشتنامه
موضوع : خداشناسی
موضوع : معادشناسی
رده بندی کنگره : QC۱۶۰۲۵۵ ۱۳۹۲ :
رده بندی دیویی : ۵۳۰/۰۹۲
شماره کتابشناسی ملی: ۳۰۴۲۱۵۲

شابک : ۸-۰۹-۵۸۳۹-۶۰۰-۹۷۸



ناشر: سیب سبز

تهران: آیتا... کاشانی - خیابان فرعی حسن آباد - کوچه دوم - پلاک ۴
تلفن: ۰۹۱۹۲۰۹۴۵۱۴

استیون هاو کینگ، خداوند و بهشت

ناشر: سیب سبز

تألیف: دکتر عیسی کشوری

حروفچینی: شبستری

ویراستار: آذر وظیفه عالی

نوبت چاپ: اول، ۱۳۹۲

لیتوگرافی و چاپ: دیا

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

ناظر فنی چاپ: انسیه درویش

ایمیل مؤلف: dr.keshvari.ir@gmail.com

قیمت: ۸۰۰۰۰ ریال

کلیه حقوق برای مؤلف محفوظ است.

فهرست

۷	سخن ناشر
۱۱	استیون هاوکینگ کیست؟
۲۸	پیروی از شخصیت ها
۳۰	قلمرو علوم تجربی
۳۵	قوانین علم
۳۷	عظمت خلقت
۶۰	آیا جاذبه می تواند خالق جهان هستی باشد؟
۶۴	آیا هستی می تواند از نیستی به وجود آید؟
۶۹	انفجار بزرگ
۷۵	حیات تصادفی
۱۰۶	خدا
۱۱۸	نیاز انسان به خدا
۱۳۰	فواید اجتماعی ایمان
۱۴۲	مهم ترین دلیل دین گریزی
۱۵۳	ریگودا
۱۶۶	دستورات اخلاقی در ریگودا
۱۷۰	بهشت
۱۸۲	انکار معاد
۱۹۱	نامیرایی انسان

سخن ناشر

آنچه پیش روی شماست نوشته‌ای درباره حقیقتی است که تمام پدیده‌ها گواه بر وجود آن هستند. آدمیان و سرگذشت آنها خود به تنهایی می‌تواند از استوارترین دلایل وجود ربوبیت باشد، لذا با توجه به این اصل سخن کوتاه نموده و به نقل گوشه‌ای از زندگی پرفراز و نشیب مؤلف دانشمند کتاب می‌پردازم تا بتوانم در حد توان مخاطبین را هم با زندگی و شخصیت ایشان و هم محتوای کتاب آشنا کنم. چرا که از دلایل قاطع ترغیب اینجانب به طبع این اثر خاص همین زندگینامه مختصر و منش والای ایشان می‌باشد. (این اثر با حمایت مادی و معنوی مؤلف ارجمند به چاپ می‌رسد). به یقین این سرگذشت می‌تواند به نوعی اثبات وجود ربوبیت باشند، همان‌طور که محتوای کتاب نیز به این مهم می‌پردازد.

زندگی مؤلف در روستای دورافتاده‌ای از توابع خرم‌آباد به نام «تازان» و در یک خانواده کوچ‌نشین و دامدار آغاز می‌شود. خانواده‌ای بسیار فقیر و روستایی به دور از ابتدایی‌ترین امکانات. وی در شش سالگی به مدرسه می‌رود، نزدیک‌ترین دبستان در هفت کیلومتری منطقه ایشان قرار داشت و دارای مسیری صعب‌العبور و کوهستانی بود. او می‌بایست هرروز این مسیر را پس از عبور از چند درّه و رودخانه طی می‌کرد و برمی‌گشت.

مسیری که در زمستان به دلیل میه گرفتگی، برودت هوا و یخبندان امکان شناسایی و یافتن راه بسیار سخت بود. از طرفی به دلیل فقر مالی امکان خرید پوشاک زمستانی برای خانواده وجود نداشته و این کودک شش ساله مجبور بوده این مسیر طاقت فرسا و لغزنده را بدود تا خود را گرم نگه دارد! او درباره آن دوران چنین می گوید:

«یکبار که با سرعت روی صخره های لغزنده می دویدم تا شاید با این کار سرمای کشنده را کمتر احساس کنم پام لیز خورد و چندصد متر را غلت زده و داخل درّه سقوط کردم. تمام بدنم زخمی شده بود، ولی به طرز معجزه آسایی از مرگ حتمی نجات پیدا کردم و با خوشحالی خدای متعال را شکر کردم. آن روز وقتی به مدرسه رسیدم ساعت ده صبح بود، ناظم بسیار سخت گیری داشتیم، که بابت هر ساعت تأخیر شصت چوب به پشت دستم زد. متأسفانه چوب او خاری داشت، در حین اصابت آن به دستم داخل انگشتم فرو رفت و چندین ماه انگشتم را نمی توانستم حرکت دهم و هنوز هم جای زخم آن باقی است.»

آری، مشکلات و سختی ها نتوانست مانعی در راه رسیدن به اهداف عالی مؤلف شود. همان گونه که خود نیز اشاره کرد علی رغم این که هم از نظر مالی و هم روحی سخت در فشار بود، اما با الطاف الهی و توکل به او هم درس می خواند و هم کار می کرد. وی در مورد هدف خود در آن سال ها چنین می گوید:

«در کلاس چهارم دبستان بودم، معلم انشایی با این موضوع داد: (دوست دارید در آینده چه کاره شوید؟) یادم می آید در تابستان همان سال زندگینامه مهاتما گاندی رهبر فقید هند را خوانده بودم و به شدت تحت تأثیر منش او بودم؛ او وکیل هم بود. وقتی معلم مرا به پای تخته سیاه فرا خواند تا انشایم را بخوانم؛ گفتم: من دوست دارم در آینده حقوق دان شوم تا در وکالت و یا در قضاوت به اجرای عدالت کمک کنم. همین که

این جمله از دهانم بیرون آمد معلم و شاگردان با صدای بلند خندیدند. او گفت: پسر جان دیوانه شده‌ای، تو با این شرایط زندگی، پنجم را بگیری شاهکار کرده‌ای... اگر روزی راننده قطار هم شدی کلاحت را به هوا پرتاب کن، این آرزوها در حد تو نیست...»

اما زلف با اراده آهنین، هدف خود در زندگی را دنبال کرد و با پشت سر گذاشتن موانع دوره‌های آموزشی لیسانس، فوق لیسانس و دکترا را یکی پس از دیگری و با نمره ممتاز به پایان رساند. وی در دوره دکترای حقوق دانشگاه تهران به عنوان تنها دانشجوی ممتاز شناخته شد و کتابی تحت عنوان قواعد فقه در حقوق تألیف نمود، که به عنوان کتاب برگزیده انتخاب گردید.

بله، او با توکل به عالم معنا و ربوبیت، فعل خواستن را به شایستگی صرف نمود و سرانجام به هدفی که در انشای کلاس چهارم ابتدایی بیان کرده بود رسید؛ هم وکالت و هم قضاوت!

ایشان خاطره جالب دیگری از آن دوران نقل می‌کنند:

«وقتی در کلاس سوم دبیرستان بودم، در خرم‌آباد زندگی می‌کردیم. زمین‌های کشاورزی پدرم را منابع طبیعی تصرف کرده بود، آشنایی ما را به یکی از قضات دادگستری معرفی کرد و او به من و پدرم گفت: «شکایت را باید یک وکیل بنویسد و تقدیم دیوان عالی عدالت اداری کند». پدرم گفت که پول وکیل ندارد، پسرم برایم می‌نویسد. قاضی با حالت تحقیرآمیزی به من نگاه کرد و گفت: «آخه این پسر تو که چری نمی‌دونه، بی‌سواده! این شکایت کار یک وکیل خبره است». در نهایت پدرم شکایتی تقدیم دیوان عدالت کرد و متأسفانه احساس می‌کنم قاضی محترم آن شعبه زمان لازم را صرف مطالعه پرونده نکرده و اشراف کامل به ابعاد مختلف پرونده نداشت و در نهایت رأی به بی‌حقی پدرم داد. من، پدر و عمویم به دیوان عدالت رفتیم و آن دو چنان دچار شوک شده بودند که من در پنهان

برای وضعیت آن دو بسیار گریستم، و در روبه‌روی ساختمان دیوان عدالت اداری با خود عهد بستم که روزی قاضی بشوم و به داد فقرا و محرومان برسم.

درست است... روزی رسید که من رئیس همان شعبه شدم! با این تفاوت که قاضی که رأی را علیه پدرم داده بود لیسانس داشت و من با مدرک دکترا...

دو سال بعد از ورود من به دیوان با سرپرستی هیأتی، جهت آموزش قضات استان لرستان به خرم‌آباد رفتم. جالب این که همان قاضی که روزی با تمسخر به من گفت نوشتن شکایت از توان من خارج است و بی‌سوادم! در آن جلسه حضور داشت. او در اواخر سن خدمت بود و در آن جلسه چند سؤال حقوقی از من پرسید. در پایان آن نشست علمی از او پرسیدم: مرا می‌شناس؟ و او گفت: خیر و من چیزی نگفتم...

همان‌گونه که قبلاً اشاره شد هدف از بیان گوشه‌ای از سرگذشت مؤلف، درک قدرت الهی و اثبات این نکته است که در جهان هستی نیروهای عظیمی وجود دارند که ما قادر به مشاهده آنها نیستیم. نیروهای برتری که باید آنها را بشناسیم و اگر انرژی آنها با آرزوهای ما هم‌سو شوند هیچ چیز غیرممکنی وجود نخواهد داشت...